یادداشت‌های داروخانه

دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شـــویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شـــویم که هر کدامش می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی ســـوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکســـی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شـــنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کارِ هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم، همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مســـأله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انســـان‌ها و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رســـیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی اســـت که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مســـایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشـــت‌های داروخانه»قلمی کنم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مســـایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

از مراجعه‌کنندگان همیشگی داروخانه است. بعد از این که با تمامی افراد حاضر در داروخانه سلام و علیکی کرد و نفسی هم چاق نمود، رو به من کرد و سؤال کرد: آقای دکتر! هنوز عفونت گوشم خوب نشده و می‌خواهم بدانم که آیا کپسول آزیترومایسین را می‌توانم یک دوره دیگر هم تکرار کنم؟

از ایشان سؤال کردم که آیا درد گوشش بهتر شده است؟ پاسخ او مثبت بود. به ایشان گفتم که آزیترومایسین را تا سه دوره درمانی می‌تواند ادامه دهد. اگر حس کرد که باز هم مشکل گوشش فروکش نکرده است، باید فکر دیگری کند و با مراجعه به متخصص گوش و حلق و بینی، مشکل را اساسی حل کند.

یادداشت ۲

خانمی که ۳۵ سال را شیرین رد کرده بود، تقاضای قرص کوآموکسی‌کلاو ۶۲۵ میلی‌گرمی داشت. پزشک به‌صورت تلفنی برایش تجویز کرده بود. یک بسته ۲۰ عددی قرص کلاو ۶۲۵ میلی‌گرمی آوردم و تا خواستم دستورش را روی جعبه بنویسم، گفت: آقای دکتر زحمت نکشید. می‌دانم چه‌طور باید بخورم.

کنجکاو شدم و خانم گفت که هر ۱۲ ساعت یک قرص می‌خورم. برای ایشان تذکر دادم که قرص کوآموکسی‌کلاو ۶۲۵ میلی‌گرمی باید هر ۸ ساعت خورده شود. خانم گفت: دو بار قبل که خوردم، هر ۱۲ ساعت یکی خوردم، ولی حس کردم که خیلی خوب نشدم. من هم پاسخ دادم: دارو را خوب نخوردی که خوب نشدی!

یادداشت ۳

در صف نماز مغرب و عشای مسجد کمیل نشسته بودم و منتظر شروع نماز بودم که یکی از هم مسجدی‌ها که کنارم نشسته بود، راجع به مشکل قلبش کمی صحبت کرد و ادامه داد که دکتر قلبش گفته باید آنژیوگرافی کند. کمی ترس داشت و گفت که می‌گویند آنژیوگرافی خطرناک است!

به ایشان گفتم که به این می‌گویندها توجه نکن. برای تشخیص میزان گرفتگی عروق قلب، انجام آنژیوگرافی لازم است. البته، به ایشان تذکر دادم که عبور از خیابان نیز خطرناک است ولی همه مردم با احتیاط عبور می‌کنند. بنابراین، به گفته دکتر قلبت عمل کن و با توکل به خدا، آنژیوگرافی را برای ادامه سلامتی، حتماً انجام بده.

یادداشت ۴

چادر مشکی سرش بود، ولی چهره‌اش نشان می‌داد که ۶۰ سال را رد کرده است. برایم شرح داد که چند ساعتی است که سرگیجه دارد و از من دارو می‌خواست. چند سؤال از ایشان کردم و پاسخ‌ها موجب شد که دارویی به وی ندهم.

توصیه کردم که باید حتماً توسط پزشک متخصص معاینه شود تا علت اصلی سرگیجه مشخص شود. اصرار ایشان موجب نشد که تسلیم شوم. دست آخر در حالی که مشغول ترک کردن داروخانه بود، رو به من کرد و گفت: آقای دکتر!

قرصی، شربتی، چیزی به من می‌دادید. حداکثرش این بود که می‌مردم!

خطاب به ایشان گفتم: اگر همه چیز به مرگ ختم شـــود که خودش واقعیتی در زندگی است. بعضی وقت‌ها بلاهایی است که صد درجه از مرگ برای انسان بدتر است!

یادداشت۵

از بیماران قلبی مراجعه‌کننده دایمی به داروخانه است. وسواس عجیبی در مصرف داروهایش دارد و تقریباً یک روز در میان برای انجام مشـــورت و سؤال‌های دارویی به داروخانه مراجعه می‌کند.

این بار سؤال کرد که صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شـــوم،دهانم تلخ است. بعد از این که دهانم را می‌شویم، تلخی آن برطرف می‌شود.

به ایشـــان گفتم که نگران نباشد. به دلیل تعداد زیـــادی دارو که مصرف می‌کند، تلخی دهانش در صبح‌ها بعد از بیدار شـــدن طبیعی است و مشکل خاصی ندارد.

ضمناً به ایشان هم تذکر دادم که وسواس زیاد ایشان هم می‌تواند در درازمدت مشکل‌ساز شود!

یادداشت۶

جلوی پیش‌خوان داروخانـــه که قرار گرفت، از خارش شـــدید بدنش شکایت داشت. یک ورق ده عددی قرص آنتی‌هیستامین به وی دادم و دستور خوردنش را هم شرح دادم.

خانمی حدوداً ۴۰ ســـاله بود و ظاهـــراً همراه خواهرش بود. سؤال کردم که غذای خاصی خورده است؟ گفت: آقای دکتر! به فلفل حساسیت دارم و ظهری با ناهار فلفل خوردم.

گفتم: خوب نمی‌خوردی!

پاسخ داد: آخر نمی‌شود نخورد!

کلاس مختصری برای دو خواهر گذاشـــتم که مادر همه بیماری‌ها زیاد خوردن است. به‌خصوص که انسان بداند به یک خوراکی حساسیت دارد، ولی نتواند جلوی شکمش را بگیرد!

خلاصه آدم باید در خوردن، دکتر خودش باشد.